أعوذ باللَه من الشيطان ارجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

الحمدلله ربّ العالمين‌

وصلى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

اللَهم صلّ على محمّدٍ و آل محمّد

وعلى آله الطيبين الطّاهرين، و اللعن على أعدائهم أجمعين‌

 ما كه چشممان ضعیف است، باید عینك را تمیز كنیم. اگر عینك تار باشد، شما را هم تار می‌بینیم. همینطور است؟! پس عینك نباید تار باشد.

چون كه بر چشمت بُوَد عینك كبود \*\*\* زین سبب عالم كبودت می‌نمود

 وقتی كه چشم سالم شد، آن موقع دیگر نیاز به عینك ندارد. پس تا وقتی چشم ما سالم نیست، باید عینكمان را تمیز كنیم. تا وقتی كه نیاز به عینك نداشته باشیم. درست است؟ بسیار خب! ببینیم كه صحبت ما با رفقا و دوستان به كجا رسید.

 اگر نظر شریف رفقا باشد، صحبت ما در اتحاد عینی و اتحاد ذاتی و اتحاد وصفی و اتحاد عملی، بین اولیاء الهی و بین ذات امام معصوم بود. و بحث راجع به این مسئله بود كه همانطوری كه فعل امام، و قول امام، و امر و نهی امام، حجیت ذاتیه داشت، گرچه از نقطه نظر تشریع، در مقام تشریع هم حجیت اعتباریه از ناحیه پروردگار نسبت به فعل امام، آمده است. كه در این زمینه آیات قرآن و روایات، و كلام رسول خدا نسبت به این مسئله حكایت می‌كند. أطیعوا اللَه و أطیعوا الرسول و أولی الأمر منكم. كه اولی الأمر در این آیه، به ائمه معصومین اطلاق شده. همین‌طور فعل ولی الهی كه البته رفقا نسبت به این مسئله مستحضر هستند كه منظور از ولی الهی، هر شخص آشنای به تعابیر و اصطلاحات نیست. و هر شخص دارای بعضی از مُدرَكات و بعضی از انكشافات نیست. چون افراد، در این زمینه، دارای مراتب مختلفی هستند. حتی ممكن است كه غیر مسلمان هم بعضی از مسائل و حقائق برای او منكشف باشد. هیچ اشكالی ندارد. اهل ریاضت، به مراتبی از معرفت می‌رسند. نسبت به مسائل برزخی، و نسبت به مسائل مثالِ منفصل، برای آن‌ها حقائقی كشف می‌شود. خودِ بنده با بسیاری از این‌ها ملاقات داشته‌ام. مطالبی مطرح شده. إخبار از طرف آن‌ها مشاهده شده. حرف‌هایشان هم همه درست بود؛ مسائلش هم همه درست بود، در حالتی كه اصلا مسلمان نبودند. مثل فرض بكنید كه خوابی كه خیلی از افراد می‌بینند و این خواب‌ها تعبیرش هم در خارج، تعبیر صحیحی هست. واقعیت خارجی پیدا می‌كند، طرف مسیحی است، یهودی است. شخص، در سنین طفولیت است. اتفاقا در اطفال، این مسئله زیاد به چشم می‌خورد، كه مثلا خواب دیده كه هفته بعد، فلان مسئله اتفاق می‌افتد. حالا این ولی خدا شد؟ و اتفاق هم می‌افتد! خواب می‌بیند كه فردا فلان قضیه اتفاق می‌افتد، خواب می‌بیند كه ماه دیگر، فلان زن بچه‌

 می‌زاید، و پسر و یا دختر خواهد بود و اسمش را هم تعیین می‌كند. اسمی كه اصلا به ذهن پدر و مادر و قوم و خویش از اول نمی‌رفت كه یك همچنین اسمی بگذارند. و همه تعجب می‌كنند.

 بنده خودم سراغ دارم، اطلاع دارم كه یك فردی بود، خواب می‌بیند. بچه بود، ده دوازده ساله بود، كه دو ماه بعد فلان زن خانواده وضع حمل خواهد كرد، پسر می‌زاید و اسم او هم مصطفی خواهد بود. در حالتی كه اصلا یك خانواده‌ای بودند كه با یك همچنین اسامی‌ای اصلا هیچ آشنایی نداشتند؛ هیچ ارتباطی نداشتند. از همین اسم‌های عجق و وجقی كه امروزه بالخصوص خیلی باب شده و آن را یك نوع هنر می‌دانند!!. حالا اسم‌های خیلی عجیب و غریب و ایرانی و میرانی و از این چرت و پرت‌هایی كه فقط برای خالی كردن عقده‌های درونی، این نوع تصرّفات و این‌گونه مسائل به چشم می‌خورد.

 ... بعد از دو ماه این زن وضع حمل می‌كند و بعد برای اسم‌گذاری اختلاف می‌شود. بالاخره كار به جایی می‌رسد كه شخصی می‌آید و تفأل می‌زنند كه هرچه آمد، همان آن اسم برای او مقرر بشود و آن تفأل به اسم مصطفی می‌آید و قبول می‌كنند. خب این از كجا این را فهمیده؟ این خانواده كه اصلا با این اسماء مخالف بودند، اصلا از این مطالب خبر نداشتند، بی‌زار بودند، فراری بودند، به ذهنشان هم نمی‌رسید. شما نگاه كنید یك بچه ده ساله خب آمده خبر می‌دهد و درست هم واقع می‌شود؛ و بدون سر سوزنی تخطی انجام می‌شود. خب حالا این ولی خداست؟ این كه ولی خدا نیست.

 خب برای همه ما یك همچنین اتفاقاتی می‌افتد و یك همچنین مسائلی برای ما پیش می‌آید. حالا یا در خواب، یا به صورت ارهاس و یك خطور. و برای افراد دیگر، حالا چه مسلمان باشند، غیر مسلمان باشند. عرض كردم بنده حتی با مسیحی، با یهودی، با بودیسم، ارتباط داشته‌ام، دارم، صحبت می‌شود، مطالبی خبر می‌دهند، این‌ها مطالبی است كه ما می‌بینیم واقعی است و حكایت از بعضی مطالب درونی آن‌ها می‌كند. خب، این‌ها كه ولی خدا نیستند. درست شد؟ حالا از این‌ها بگذریم. در خود مسلمان‌ها، افرادی هستند این‌ها نسبت به مسائل تهذیب، نسبت به ریاضات، خب دارای مطالبی هستند و كارهایی از آن‌ها سر می‌زند؛ حتی از اهل تسنن، خوارق عاداتی از آن‌ها سر می‌زند. كارهایی كه سایر افراد نمی‌توانند انجام بدهند، آن‌ها انجام می‌دهند و از اهل تسنن هستند. اراده می‌كند یك مطلبی تغییر پیدا می‌كند. اراده می‌كند یك چیزی را عوض می‌كند. باز هم خود بنده حتی از نزدیك شاهد بعضی از این‌گونه امور و مسائل بوده‌ام، در حالتی كه این‌ها از اهل تسنن بوده‌اند و ائمه را قبول ندارند، امامت ائمه و ولایت آن‌ها را قبول ندارند. پس چطور این مطالب از آن‌ها سر می‌زند؟ پاسخ همه این‌ها همانی است كه بزرگان نوشته‌اند در كتب خودشان كه اگر دیدید یك نفر دارای خوارق عادات هست، این‌ها اثراتی است ناشی از نفس. خدای متعال، نفس بشر را این‌جور خلق كرده كه همان‌طوری كه بشر از نقطه نظر ظاهر، این دارای قوائی هست، خوب دقت كنید، این‌جا خیلی مسئله دقیقی است و بسیاری از اشتباهات و خطاهایی كه ما می‌بینیم از افراد سر می زند به خاطر خَلط و اشتباه در این مطلب‌

 است. حتی برای شاگردان بزرگان كه اتفاق افتاد، و تا حدودی بعضی‌هایش را خیلی از افراد می دانند، ناشی از اشتباه در همین مسئله بوده؛ و هست.

 همانطوری كه خدای متعال بدن انسان را به نحوی خلق كرده است كه قادر است بر این‌كه كارهایی انجام بدهد، باری را از روی زمین بردارد، حركتی بكند، هر شخصی بر طبق توان خودش كارهای عادی و روزمره را انجام بدهد و ربطی هم به اسلام ندارد. در این مسابقات ورزشی وقتی شما مشاهده می‌كنید، مثل مسابقات دو، حالا این‌هایی كه برنده می‌شوند، مسلمان و شیعه دوازده امامی‌اند؟ نه! خب اصلا اسم ائمه هم به گوششان هم نخورده است. طرف قوی است، تمرین كرده، در دوندگی، و در جهش، آمده تمرین كرده و از همسالان خودش، حتی آن‌هایی كه اهل توحید هستند، حتی از آن‌هایی كه ... جلو می‌زند. این مسابقات ورزشی، مثل فوتبال و غیر فوتبال و این هنرنمایی‌هایی كه الآن هست، این‌ها چیزهایی نیستش كه از ناحیه پروردگار فقط به یك عده خاص عنایت بشود. آدم است، بلند می‌شود می‌رود ورزش می‌كند، بلند می‌شود می‌رود می‌دود، یك عمری دنبال توپ می‌دود، به جای این‌كه دنبال خدا بدود، دنبال توپ می‌دود! یعنی توپ می‌كشاندش دنبالِ ... از این طرف توپ ... بابا آن توپ پلاستیك است برای چه می‌روی دنبالش؟ هرجایی می‌رود، این هم می‌رود دنبالش. یك دنیایی هم سر كار است! یك دنیایی هم با این مسخره‌بازی‌ها سر كار است.

 ورزش خوب است، اما نه این‌كه به این صورت بخواهد در بیاید. بنده مخالف با ورزش نیستم، مخالف با این‌گونه مسائل و این‌گونه خرج‌ها هستیم، ببینید چه خرج‌هایی كه باید صرف عمران ممالك بشود، صرف فقراء بشود، صرف گرفتاری‌ها بشود، برای چی یك توپ می‌اندازند این‌طرف برو ... چی؟! توجه می‌كنید؟ تمام این‌ها نقشه‌های استعمار است. همه باید ورزش كنند. هم صبح باید ورزش كنند، هم عصر باید ورزش كنند. حالا ورزش به توپ كه نیست! درست؟ در اسلام هم داریم، اسب‌سواری، بسیار بسیار ورزش خوبی است، تیراندازی، اسب‌سواری، شنا، كوه‌نوردی، پیاده‌روی، ورزش‌های دیگر ... دلیلی ندارد كه انسان بخواهد زندگی خودش را بر این اساس بگذارد كه چی؟ یك توپی را بزند به آن‌جا. بله. علی كلّ حال ... حالا كه وقت این حرفها نیست و ما باید به مطالب دیگری مباهات كنیم و اگر قرار بر فخر و افتخار است، باید این فخر و افتخار را در موارد و در جایگاه‌های دیگری به دست بیاوریم. در مسائل علمی باید به دست بیاوریم. یك توپ برود در دروازه، هورا بكشند، كف بزنند، آدمی كه عقل دارد، بلند می‌شود بیاید یك ساعت این چیزها را تماشا كند؟ یا این‌كه بلند می‌شود نمی‌دانم بیانیه صادر می‌كند؟! و امثال ذلك!

 اما این‌ها برای چیست؟ به خاطر این است كه به اسلام و غیر اسلام كار ندارد. از نقطه نظر ظاهری، وقتی كه یك شخصی در یك مسئله تمرین كند، خب در آن مسئله قوی می‌شود. شما وقتی كه الآن یك بار بیست كیلویی را بلند می‌كنید، وقتی كه ورزش كنید و تمرین كنید، به سی كیلو می‌رسد، به چهل كیلو می‌رسد، بعدا به وزنه‌های سنگین می‌رسد. این برای چیست؟ به خاطر تمرین است. نه به اسلام كار دارد، نه به تشیع‌

 كار دارد، نه به ولایت ارتباط دارد. اكثر این‌ها هم خب مسلمان نیستند، داریم می‌بینیم. در هنرنمایی‌هایی كه شما دارید مشاهده می‌كنید، اینطور نیست كه حالا فرض كنید كه اگر شخصی بخواهد یك هنری از خودش بروز بدهد، یك نقاشی كه بخواهد یك نقشی از خودش بروز بدهد، حتما باید مسلمان و موحّد باشد. نخیر، الآن بسیاری از نقاش‌ها، مجسمه‌سازها این‌ها مسلمان نبوده اند، اسلام نداشتند. این هنرهایی كه ما الآن در كلیساها و در كشورها مشاهده می‌كنیم، این‌ها یعنی همه مسلمان بودهاند؟! مسلمان رفته كلیسا ساخته؟! همه مسیحی بودند دیگر. در كشورهای مسیحیت حتی جاهایی هست كه از نقطه نظر ابراز هنر نمونه‌اش را ما در كشورهای اسلامی نداریم بلكه این‌ها حتی رفته‌اند از آن‌ها تقلید كرده‌اند. حتی كاخ‌هایی كه خلفاء اندلس و حكّام اندلس و این‌ها ساخته‌اند و الآن شما این‌طرف و آن‌طرف نمونه‌هایش را می‌بینید، هنرمندان این‌ها جزو مسیحیان بودند. هنر مسیحیت در این ساختمان‌ها اعمال شده، كلیساهایی كه الآن در كشورهای دیگر هستند، كلیساهای سر به فلك كشیده، یك دانه‌اش را ما در كشورهای اسلامی نداریم، این هنرها توسط چه كسانی بوده؟ توسط همین مسیحی‌ها بوده. به اسلام هم كاری ندارد.

 این‌هایی كه هنر معماری را از مفاخر اسلام و رشد تمدن اسلامی می‌شمرند، یا اطلاع ندارند، یا این‌كه نمی‌دانم چه ... از اول راه این‌ها اشتباه است. هنر اسلام، به این نیست كه فلان ساختمان سر به فلك كشیده است، كه این الآن در چشم افراد باشد. همه افراد می‌توانند این را انجام بدهند. مجسمه حضرت مسیحی كه الآن ساخته شده و همه انگشت حیرت به دندان دارند، بیست و هفت سال طول كشید تا ساخته شد و این مجسمه الآن در كلیسای سنت پیتر در واتیكان هست. نظیر این مجسمه را شما در كجای از ممالك اسلامی دیده‌اید؟ اصلا اصل مجسمه كه خب حرام است. این مجسمه‌هایی هم كه درست می‌كنند در میادین و این‌ها، این‌ها همه حرام است. مجسمه سازی حرام است. خب حالا ما به حرمتش كار نداریم. به آن ظرافت كار داریم. موهای دست بر این مجسمه مشخص است. بیست و هفت سال طول كشید. سه مجسمه ساز روی این مجسمه كار كرده‌اند. كدام‌یك از این‌ها مسلمان بوده‌اند؟ هان؟ خب نظیرش را بیاورید دیگر. كدام اثر اسلامی، كدام اثر شیعی را شما الآن می‌توانید در قبال یك همچنین هنری ارائه بدهید و به نمایش بگذارید؟ درست شد؟ یك دهم آن‌ها هم نمی‌رسد، آن‌چه را كه ما داریم در این‌طرف و آن طرف.

 هنر اسلام این است كه یك آدمی را كه انقدر از نقطه نظر فرهنگی، و از نقطه نظر مبانی و موازین انسانی در انحطاط قرار دارد، كه دختر خردسال خود را زنده به گور می‌كند، می‌آید این فرد را به یك مرتبه‌ای می‌رساند كه انبیاء به این غبطه می‌خورند! این می‌شود هنر، هنر اسلام! ساختمان ساختن و آجر روی آجر گذاشتن كه هنر اسلام نیست. این هنر، هنر اسلام است. از یك بشری كه اگر ارتباط الوهیت و عبودیت او را بگیرند، از یك حیوان وحشی هم وحشی‌تر خواهد شد، چنان‌چه داریم می‌بینیم و با چشم خود مشاهده می‌كنیم، می‌آید این آدم را در ظرف تربیت و در ظرف تعالی به نحوی او را تغییر و متبدّل و متحوّل می‌كند، كه‌

 آن به مرتبه‌ای می‌رسد كه ملائكه به حال او رشك می‌برند و غبطه می‌خورند. این هنر، هنر اسلام است. بسم اللَه!

 این مسئله، مربوط می‌شود به ظاهر. یعنی خدای متعال ظاهر بشر را به نحوی قرار داده است كه می‌تواند این ظاهر را تقویت كند. از مرتبه ضعف به مرتبه قوت ببرد. این ستونی كه الآن هست، این ستون یك قدرتی دارد، یك قوه‌ای دارد، یك توانی دارد، یك وزنی را می‌تواند این ستون تحمل كند. شما اگر آن بیش از آن وزن و آلیاژی كه الآن این ستون دارد، حالا داخلش هرچه هست: آهن است، سیمان است، بتن است، غیر بتن است، گچ است، آجر است، بیشتر از آن میزانْ اگر بخواهید بار بر آن تحمیل كنید، این ستون خرد می‌شود و سقف هم می‌آید پایین. این‌طور نیست؟ تا صد سال هم همین است، تفاوت هم نمی‌كند. ولی انسان این‌طور نیست. انسان این بدنش را اگر بخواهد تقویت كند، می‌تواند توان او را بالا ببرد. در اسلام، در تشیع، در تسنن، در مسیحیت، در یهودیت، در همه همین است و اصلا دین به این مسئله كاری ندارد. این یك چیزی است كه ذاتی همین بدن ظاهری خودِ افراد است.

 همینطور از نقطه نظر باطن هم بشر این خصوصیت را دارد، همین بشر، هیچ كاری به اسلام هم ندارد، این بشر یك اتصالی دارد به عوالم بالا و عوالم ربوبی، كه خودش از این اتصال خبر ندارد، آن اتصال به واسطه انجام بعضی از امور، یا اختیاراً، یا غیر اختیار، وقتی تقویت شد، مطالبی برای این بشر صرف نظر از ارتباطش و اعتقادش منكشف خواهد شد.

 عرض كردم، یا با اختیار، یا بدون اختیار، دیده شده افرادی به واسطه انجام بعضی از ریاضات یك انكشافاتی برایشان پیدا شده، در حالتی كه اصلا قائل به خدا هم نیستند و اصلا قبول ندارند؛ حالا چه رسد به دین. دیده شده است افرادی به واسطه تحمل بعضی از مشكلات ... مثلا بچه‌اش را از دست داده، و این از دست دادن بچه حالی در او به وجود آورده كه چشمش نسبت به بعضی از مسائل باز شده. دیده شده است بسیاری از افراد كسالتی پیدا كرده‌اند، بعد از آن كسالت، حقایقی برایشان منكشف می‌شود. دیده شده است كه بعضی از افراد این‌ها به یك گرفتاری افتاده‌اند، بعد برایشان مسائل به نحو دیگری تجلی پیدا كرده و زندگی برای آن‌ها به نحو دیگری شده. دیده شده بعضی از افراد به واسطه بعضی از ریاضات و تحمل بعضی از مشقات، كم‌كم اتصالشان با مثال و با برزخ قوی شده و بالا رفته. این‌ها همگی دیده شده، كتاب نوشته شده، صحبت شده، در همه دنیا این قضایا مطرح است.

 الآن هم مطرح است كه فلان شخص این حرف را زده، فلان كس این قضیه برایش اتفاق افتاده، فلان شخص فلان كار را انجام داده. الآن در هند اتفاقا در آن‌جا این قضایا بیشتر از سایر جاها هست نود و پنج درصد از افرادی كه الآن در هند به كارهای غیر عادی مرتاض‌ها اشتغال دارند، این‌ها اصلا مسلمان نیستند! كارهای عجیبی انجام می‌دهند، خوارق عاداتی انجام می‌دهند كه یكی از ما انجام نمی‌دهیم. ما شیعه دوازده امامی! همین ما شیعه دوازده امامی نمی‌توانیم انجام بدهیم، علت این چیست؟ علت مربوط به ذات بشر است.

 وقتی این بشر از مادر متولد می‌شود، در پرونده‌اش ثبت شد: هذا بشر، این انسان است، این انسان، این قابلیت‌ها را با خودش می‌آورد و نه ربطی به اعتقاد دارد، و نه ربطی به مذهب دارد، و نه ربطی به آئین دارد و نه ربطی به باورهای خودش دارد. هیچ ارتباطی ندارد، این مسئله همراه با او خواهد بود. لذا خیلی از این افراد را ما مشاهده می‌كنیم كه اصلا فرض كنید كه یك حالاتی دارند، یك مطالبی دارند، یك چیزهایی كه برای انسان اصلا موجب شگفتی می‌شود.

 خب حالا ما باید وقتی دو تا مطلب از یك شخصی می‌بینیم، یك دو سه قضیه از یك فردی می‌بینیم، آیا این را دیگر تمام شده تلقی كنیم؟ این را متكامل تلقی كنیم؟ این را یك ولی الهی تلقی كنیم؟ یا نه؟ این به دو درجه از یك معرفت، و یك ادراك و یك شناخت دسترسی پیدا كرده، چند درجه دیگر باقی مانده؟ میلیاردها درجه دیگر باقی مانده، دوتایش را به این داده‌اند! اینقدر داده‌اند، ما دست و پایمان را گم می‌كنیم! آب از لب و لوچه‌مان آویزان می‌شود! نمی‌دانیم چه ... بابا اینقدر داده‌اند! چقدر مانده تا به آنجا برسد؟ میلیاردها درجه!

 این كه خدمتتان عرض می‌كنم، اغراق نمی‌خواهم بگویم، فقط همین قدر به شما بگویم كه بشر به یك جایی می‌رسد نه دوازده امام و چهارده معصوم! نه! كلّ بشر، یعنی همین یهودی، همین نصرانی، همین بودیسم، همین بی‌خدا، در اثر تربیت، در اثر تربیت الهی كه آن‌چه كه شما فكرش را بكنید انجام می‌دهد. هرچه به نظر شما می‌آید، این می‌تواند انجام بدهد. به چهارده معصوم هم كاری ندارد. این مطلب را كه عرض می‌كنم، چون در ادامه با آن كار داریم اگر وقت اجازه بدهد، چون دوستان و رفقا بنا گذاشته‌اند كه اگر ما از حد مجاز یك مقدار بیشتر صحبت كردیم خود به خود اصلا مجلس را تعطیل كنند! [به جهت حفظ سلامتی استاد] و ما هم قول داده‌ایم، لذا اگر یك وقت در وسط مطلب مسئله قطع شد و دیگر مجبور شدیم ... حالا این بحث همان‌طوری كه گفتیم، اگر خدا بخواهد ادامه دارد و تا دو الی سه جلسه دیگر سعی می‌كنیم كه دیگر مطلب تمام بشود و همانطوری كه رفقا زحمتش را می‌كشند، قرار است كه این مطالب با یك اضافاتی كه خب طبعا دیگر این مجالس، تحمل آن اضافات را ندارد، و بنده خودم آن اضافات را انجام می‌دهم، به صورت كتاب طبع شود چرا كه مسئله بسیار بسیار مهمی است.

 این بشر می‌تواند به این مرتبه برسد، به این موقعیت كه هركاری كه به ذهن بیاید، و هر كاری كه به تصور بیاید، این می‌تواند آن كار را انجام بدهد. این می‌شود چه؟ این می‌شود ولی الهی؟ این می‌شود ولی الهی؟ پس بنابراین همانطوری كه در جلد دوم كتاب اسرار ملكوت بنده در آن‌جا عرض كرده‌ام، و همینطور تتمه‌اش در جلد سوم كه مشغول تحریر آن هستم، ولی الهی‌ای كه مورد اصطلاح ماست و آن كلام بر او مصطلح است، این نیست كه شخص بتواند كار و امر غیر عادی انجام بدهد، اخباری از غیب بدهد، این‌ها را همه می‌توانند انجام بدهند، خیلی‌ها هم هستند، كه این‌ها افرادی هستند، مطالبی برایشان روشن شده، قوایی برای آن‌ها حاصل شده، به مسائلی رسیده‌اند كه می‌توانند خارج از عرف و عادت به عنوان غیر عادی و به‌

 عنوان خارق عادت مطالبی ازشان سر بزند.

 آن ولی الهی منظور ما شخصی است مثل سلمان فارسی؛ كه رسول خدا درباره او فرمود: اگر ایمان ده درجه داشته باشد، سلمان به آن ده درجه رسیده است؛ كه منّا أهل البیت شده. یا این‌كه فرض بكنید كه نسبت به سلمان این روایت معروف: لو علم أبوذر ما فی قلب سلمان، لكفّره أو قتله. راجع به این مسئله ما از رسول خدا سخن داریم. و همینطور راجع به بعضی اصحاب ائمه علیهم السلام كه آن‌ها به این مرتبه رسیده‌اند. به مرتبه سرّ و به مرتبه باطن و اندكاك در ولایت برای آن‌ها محقق شده است. این ولی الهی، همانطوری كه عرض كردیم، فعلش، و قولش، حجیت ذاتیه دارد، نسبت به آن فردی كه مورد خطاب او قرار می‌گیرد. صحبت در اینجا بود.

 عرض شد كه این مسئله عرضه فعل ولی الهی بر كتاب و سنّت از نقطه نظر نفی و اثبات، مثل عرضه فعل امام معصوم علیه السلام است و هیچ تفاوتی در اینجا ندارد. فعل امام معصوم را، ما مگر نباید به كتاب عرضه بداریم؟ مگر خودشان نگفتند كلام ما را به كتاب عرضه كنید؟ كلّ ما وافق كتاب اللَه فخذوه و كلّ ما خالف كتاب اللَه فدعوه. هرچه كه از كلام ما موافق با كتاب خداست، شما آن را بگیرید و هرچه كه مخالف با كتاب خداست، فدعوه؛ رها كنید! و نگیرید. مثال‌هایی زدیم و مطالب و مصادیقی نقل كردیم كه منظور از موافقت با كتاب چیست؟ با كدام آیه؟ بالاخره قرآن آیات متعددی دارد. شما از اول سوره حمد تا آخر سوره ناس، شش هزار و اندی این‌ها همه آیات قرآن است دیگر، با كدام‌یك از آیات قرآن فعل و امر و نهی امام صادق را وقتی كه به آن شخص خراسانی حضرت می‌فرمایند برو داخل در این تنور، تنور گداخته! تنور ملتهب! ملتهب مِن النّار، این تنور ملتهب از ناری كه امام صادق امر می‌كنند، با كدام‌یك از آیات قرآن منطبق است؟ مگر آیات قرآن ندارد كه و لا تلقوا بأیدیكم إلی التهلكه؟ مگر ندارد؟ چرا اطاعت می‌كند؟ آیا باید اطاعت بكند یا نه؟ واجب است دیگر! وقتی امر می‌كند واجب است! آتش است دیگر، شوخی كه نیست! قضیه، قضیه شوخی نیست.

 یا باید بگوییم این روایت دروغ است، خب آن‌وقت همه چیز را می‌گوییم دروغ است، مثل این‌كه امروزی‌ها به همه چیز می‌گویند سند ندارد، دروغ است. حتی سراغ نهج‌البلاغه هم رفته‌اند: نهج البلاغه هم سند ندارد. خب خیلی، هیچی نماند دیگر! درست شد؟ خب دروغ! در حالی كه می‌دانیم دروغ نیست و خودمان را هم نمی‌توانیم گول بزنیم. گول كه نمی‌توانیم بزنیم خودمان را. دروغ نیست. آیه قرآن را چه می‌فرمایید؟! نهج البلاغه سند ندارد، انّی أری فی المنام أنّی أذبحك پس این چه؟ این كه دیگر آیه قرآن است، قضیه حضرت خضر: غلاما فقتله، این كه آیه قرآن است. این كه دیگر در سندش جای انكار نیست، یا این را هم می‌گویید سند ندارد؟ این را هم اضافه كرده‌اند؟ قضیه حضرت ابراهیم را اضافه كرده‌اند به قرآن! نبوده! قضیه خضر را اضافه كرده‌اند! غلاما، فقتله ....! كشت آقا! بچه را كشت! هان، انداخت، بعد هم خاكش كردند. حالا یا خاكش كردند یا گفتند كه پدر و مادر بیایید خاكش كنید. عجیب است، واقعا عجیب است كه چرا باید

 خدا در قرآن این حكایات را برای ما بگوید؟ به چه درد ما می‌خورد؟ یك كاری او انجام داده، چرا ما باید بفهمیم؟ شده تا حالا فكر كنیم یعنی چه؟ خدایا این چه كاری است؟ آخر یك بچه ده دوازده ساله را بگیری بكشی؟ ا ا! همینطوری؟ چه رمزی در این هست كه ما باید بفهمیم؟ خدا در اینجا می‌خواهد حكایت نقل بكند؟ داستان نقل بكند؟ تاریخ می‌خواهد نقل بكند، به من چه مربوط است؟ دو هزار سال پیش این قضیه اتفاق افتاده، من چه كنم؟ به من چه ارتباط دارد؟ سه هزار سال پیش این داستان اتفاق افتاده، چرا خدا باید الآن بیاید در قرآن این مسئله را ذكر كند كه آقا ما در این نظام تشریع و نظام تكوین قضایایی اینجوری هم داریم، خب قضاوت كنید، بفرمایید ببینم چه می‌گویید؟ حضرت ابراهیم، چاقو برداشت و بر گردن فرزندش گذاشت، شوخی هم نبود! و فشار داد! حالا چاقو برید، نبرید، آن یك مطلب دیگر است. كه الخلیل یأمرنی و الجلیل ینهانی، آن یك مطلب دیگر است. ولی بالاخره این كار را كرد یا نكرد؟ وقتی حضرت ابراهیم داشت سر فرزندش اسماعیل را می‌برید، آیا می‌دانست كه این چاقو نمی‌برد؟ اگر می دانست كه هنر نكرده بود! بنده هم این كار را می‌كنم! اگر ده تا بچه خدا به من بدهد، همه را ردیف می‌كنم، چون می‌دانم نمی‌بُرد دیگر! این هنر است؟ این كه هنر نیست، این كه امتحان نیست، امتحان در آن‌جایی است كه شخص نمی‌داند، نمی‌داند كه این چاقو نمی‌برد، بلكه قطع دارد بر حدّت و آن فِرِند و تیزی آن سكّین، فِرِندُ السَیف یعنی آن تیزی شمشیر، قطع دارد بر این كه این فرند السكین یا فرند السیف، آن را قطع می‌كند، با قطع به این مسئله، می‌آید این عمل را انجام می‌دهد.

 خب حضرت ابراهیم به خدا نگفت كه با وجود این همه وحی‌ای كه تا به حال به ما كردی كجا قتل نفس مؤمن و مؤمنه در آن بود؟ حالا به من یكی زورت رسیده، و حالا داری می‌گویی سر اسماعیل، سر فرزندم، فرزند برومندی كه یك مویش در تمام عالم پیدا نمی‌شود، می‌خواهی سر او را ببرّم. حضرت ابراهیم با قطع به این‌كه این سكّین سر را می‌برد این كار را كرد؟ یا با قطع، یا حتی احتمال عدم این برّندگی این كار را كرد؟ مسلم است! مسلم است كه قطع داشت بر این‌كه این عمل انجام خواهد شد و بچه‌اش نابود می‌شود. بچه‌اش از بین می‌رود، ولی چرا پذیرفت؟ پاسخش را قبلا دادیم، پاسخش این بود: همانطوری كه حرمت قتل نفس از باری تعالی تشریع شده است، امر به قتل نفس هم از طرف همان مبدأ است، پس بنابراین دیگر مخالفتی در اینجا نیست.

 منتها قطع باید پیدا بكند، احتمال نه. حضرت ابراهیم در دفعه اول آنطوری كه داریم در روایات خب اول شك به این مسئله كرد، باز شب دوم در خواب می‌بیند، باز شب سوم می‌بیند، این كه می‌بیند خب پیغمبر است و شیطان هم كه نمی‌شود در كار باشد و شبهه بخواهد ایجاد بكند، وقتی به این مسئله قطع پیدا كرد و دید این تكلیف است، آمد حساب كرد كه وحی از ناحیه پروردگار و از ناحیه ربوبی است، پس حجّت پیدا می‌كند، این وحی هم از جانب ربوبی، تبدیل می‌شود به وحی مخالف از ناحیه خود ربوبی؛ پس آن هم حجت دارد.

 وقتی حجت پیدا كرد، این می‌آید بر آن اولی غلبه پیدا می‌كند: تا الآن بهت می‌گفتیم قتل نفس محترمه حرام است، الآن می‌گوییم قتل نفس محترمه نسبت به فرزندت اسماعیل واجب است! نه تنها حرام نیست، كه حرمت می‌رود كنار، اباحه هم می‌رود كنار، استحباب هم می‌رود كنار، وجوب می‌آید سر جایش و صد و هشتاد درجه در مقابل می‌ایستد.

 چرا حضرت ابراهیم نیامد به خدا این اعتراض را بكند؟ چرا؟ چون حضرت ابراهیم می‌داند. حضرت ابراهیم می‌داند آن‌چه كه از طرف خداست، آن حق است. وقتی حق شد، حق كه دو تا نداریم. دیروز حق آن بود، امروز حق این است. نه به من ارتباط دارد، نه به شما ارتباط دارد، هیچ‌كدام، تا دیروز خدا می‌گفت اگر اسماعیل را اعدام كنی، جایت در جهنم است: فجزائه جهنم خالدین فیها. مگر در آیه قرآن نداریم؟ قتل نفس محترمه، خلود است. خلود در جهنم است. همین خلود در جهنم، تبدیل می‌شود به خلود در بهشت! خلود فی الجنة، آن خلود فی النار بود، امروز اگر می‌خواهی مخلّد در جنت و نعیم ما بشوی، باید از فرزندت بگذری.

 و این را عرض كردم كه این قضیه برای همه ما اتفاق می‌افتد. حالا نه این‌كه به خصوص فرزند، مسائلی اتفاق می‌افتد، هركس در زندگی‌اش، هركس در آن وضعیتش، هركس در آن خصوصیاتش، برای سیدالشهداء علیه السلام مگر اتفاق نیفتاد؟ مگر حضرت نفرمود: إنّ اللَه شاء أن یراك قتیلا؟ وقتی كه حضرت می‌خواستند از مدینه حركت كنند بیایند بیرون، حضرت به محمد بن حنفیه چه فرمودند؟ رسول خدا صلی اللَه علیه و آله را در خواب دیدم و فرمودند: أخرج إلی العراق فإنّ اللَه شاء أن یراك قتیلا. بسم اللَه! حضرت چه كرد؟ یقین پیدا كرد، باید برود. چرا ذراری را می‌بری؟ چرا زن و بچه را می‌بری؟ إنّ اللَه شاء أن یراهُنّ سبایا. آن‌ها هم باید اسیر بشوند، هم من باید در اینجا كشته بشوم، هم آن‌ها باید اسیر بشوند. هر دو شاء، مشیت تعلق گرفته، تقدیر تعلق گرفته، اگر می‌خواهی برسی به آن مرتبه شفاعت كبری، اگر می‌خواهی برسی به مرتبه شفاعت همه ... كبری یعنی چه؟ شفاعت كبری نه این كه فقط شفاعت این گناه كاران و مذنبین، بلكه شفاعت همه انبیاء و همه مرسلین، سیدالشهداء علیه السلام شفیع همه انبیاء است، منتها انبیاء گناه نكرده‌اند، انبیاء در رسیدن به آن مرتبه كمالشان، به شفاعت سیدالشهداء علیه السلام نیاز دارند. اولیاء گناه نكرده‌اند، ولی اولیاء برای رسیدن به مقام ذات، به شفاعت سیدالشهداء علیه السلام نیاز دارند. این را می‌گویند شفاعت كبری. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل كه ببین چه خبر است. همه این‌ها به شفاعت سیدالشهداء علیه السلام نیاز دارند. شما كه امشب اینجا آمده‌اید، به شفاعت سیدالشهداء علیه السلام آمدید، و الّا نمی‌آمدید! من كه الآن دارم در اینجا حرف می‌زنم، به شفاعت سیدالشهداء علیه السلام دارم حرف می‌زنم، و الّا یك كلام نمی‌توانستم بگویم. این می‌شود شفاعت كبری.

 همه شفاعت می‌كنند گناه كاران و غیره را اما شفاعت كبری، یك چیز دیگر است. حركت عالم وجود، از ابتدای خلقت تا وقتی كه خدا خدایی می‌كند، به شفاعت سیدالشهدا علیه السلام است، متوجه شدید؟ نمازی كه ما داریم می‌خوانیم، نماز مغرب و عشاء امشب خواندید یا نخواندید؟ انشاءاللَه كه همه خوانده‌

 اید، نماز مغرب و عشائی كه امشب همه ما خواندیم به شفاعت سیدالشهدا علیه السلام است، نمازی كه فردا صبح می‌خوانیم به شفاعت اوست، وقتی كه پرده برداشته بشود، آن‌وقت ... برداشته شده ها! برای خیلی‌ها برداشته شده، آن‌وقت، موقع نماز آدم می‌فهمد چه كسی دارد از پشت سر آدم را راه می‌اندازد، متوجه می‌شود، خیلی قضایا دارد دقیق می‌شود، خیلی مسئله دارد عمیق می‌شود، چیزهایی بنده از بزرگان شنیده‌ام و از اولیاء خدا شنیده‌ام كه در آن جلسات قبل عرض كرده‌ام كه اصلا نمی‌توانم بگویم كه قضیه چیست و مسئله چیست، اصلا قابل برای گفتن نیست، مگر این‌كه انسان خودش به این مطالب برسد و انشاءاللَه خدا ما را برساند؛ خودمان بفهمیم شمّه‌ای از آن‌چه را كه آن‌ها هستند.

 این می‌شود شفاعت كبری، این شفاعت كبری، چطوری انجام می‌شود؟ با از دست دادن علی اكبر علیه السلام انجام می‌شود. با از دست دادن علی اصغر علیه السلام انجام می‌شود. با از دست دادن أباالفضل العباس علیه السلام انجام می‌شود. یك موی این‌ها تا قیام قیامت نخواهد آمد. یك موی این‌ها نخواهد آمد. این‌ها را باید از دست بدهی، آن هم نه از دست دادنی كه .... فرض بكنید كه خب ما هم از دست دادیم!

 نه! حساب و كتاب مسائل روز عاشورا مسائل عجیبی است. مسائل، خیلی مسائل بالایی است. این‌ها را همه باید از دست بدهی. تعلقات نفس را باید از دست بدهی، سبی و اسارت زن و بچه خودت را بهت نشان می‌دهیم كه این زن و بچه‌ات از ظهر روز یازدهم در چه وضعیتی قرار خواهند گرفت. مردم آن‌ها را خواهند دید، با همین چشمشان در كوچه و بازار خواهند دید، در مجلس ابن زیاد خواهند دید، در مجلس یزید خواهند دید، از آن‌ها در مجلس یزید خواستگاری خواهد شد! بالاتر از این بگویم؟ مگر نكردند؟ تمام این‌ها را به امام حسین علیه السلام نشان دادند، قبول می‌كنی یا نمی‌كنی؟ شفاعت كبری می‌خواهی باید قبول كنی، این‌ها را همه باید قبول كنی، اسارت را قبول كنی، مصائب را قبول كنی، قضیه اسارت حضرت زینب علیها السلام و این‌ها شما خیال می‌كنید كم از روز عاشورا بوده؟ روز عاشورا یك روز بود صبح تا عصر، تمام شد هرچه بود. تازه كربلا از روز یازدهم شروع شد. داستان حضرت سجّاد علیه السلام كه هر روزش یك عاشورا بر حضرت گذشت، این‌ها را همه به امام حسین علیه السلام نشان دادند كه قبول می‌كنی یا نمی‌كنی؟

 در روز غدیر هم به أمیرالمؤمنین علیه السلام نشان دادند، آمدن آن رجّاله‌ها و آن بی‌پدر و مادرها دم منزل و آتش زدن درب و ... را در روز عید غدیر نشان دادند. یعنی همان روز بعد از این كه أمیرالمؤمنین علیه السلام توسط رسول خدا به تاج ولایت مُتَوَّج شد، و به خلعت ولایت اللَهی متخلّع گردید، یك ساعت بعدش در خیمه، آمدند نشان دادند كه بعد از من این خواهد شد، این خواهد شد، درب خانه را آتش می‌زنند ...، همه را یك به یك جبرئیل به پیغمبر می‌گفت: به علی بگو، حضرت هم می‌گفتند صبر كردم، صبر كردم، صبر كردم.

 شما خیال می‌كنید كه پیغمبر از جهاز شتران یك چیزی درست كرد و فرض بكنید كه بعد هم رفتند و به عنوان امامت و ولایت فرمودند: من كنت مولاه فهذا علی مولاه، بعد هم همه آمدند برای تبریك، آن دومی آمد

 و گفت: بخٍّ بخٍّ لك یا علی! عجب حقه‌بازهایی آخ آخ! آدم وقتی الان یك حقه بازهایی را می‌بیند، یاد آن‌ها می‌كند!

 بخٍّ بخٍّ لك یاعلی! أصبحت مولای و مولی كل مؤمن و مؤمنة. آدم‌ها، این روزها وقتی می‌بیند این حقه بازها و پدرسوخته‌ها و متقلب‌ها را می‌گوید این‌ها ریشه‌شان در همان متقلّب‌های روز غدیر است! كه می‌آیند از یك طرف با علی دست می‌دهند: أصبحت مولای و مولی كل مؤمن، از یك طرف می‌روند شب، مجلس كودتا درست می‌كنند. عبدالرحمن عوف و خالد بن ولید و آن موقع هم ماشاءاللَه یكی دو تا هم نبودند ...، این می‌شود كلك و حقه بازی.

 همه را جبرئیل به پیغمبر گفت به علی بگو. به علی بگو. هی گفت صبر كردم، صبر كردم، صبر كردم. این‌طوری بوده مسئله. شما خیال می‌كنید علی خوشحال شد و پایش را انداخت روی آن پایش و به! بیاورید! بساطی پهن كنیم!

 ای بابا! تازه اول در به دری و مصیبت و مسائل و جریانات دیگری است كه تحملش برای ما امكان ندارد. یك سرّ را فقط فاش می‌كنم در امشب، و آن را می‌گویم: وقتی أمیرالمؤمنین علیه السلام را به ولایت نصب كردند، حضرت یك جنبه تعلق به تمام كائنات پیدا كرد، كه به واسطه این تعلق، آن حالت پدری و حالت ابوّت در وجود آن حضرت متجلی شد. شما پدر باشید، و چند تا بچه داشته باشید، یكی از این بچه‌ها فرضاً ناخلف دربیاید، چقدر شما رنج می‌كشید؟ چقدر رنج می‌كشید؟ دو تا بچه‌تان فرض كنید كه اهل صلاح، اهل نماز، اهل عبادت، اهل دعا، اهل توجه، ولی یكی ناخلف باشد. هر روز بیایند یك خبر به شما بدهندكه امروز مثلا بچه‌تان از دیوار خانه مردم رفته بالا! چه حالی پیدا می‌كنید؟ فردا بیایند بگویند ... حالا بیا برو دنبالش و نمی‌دانم پلیس و نیروی انتظامی و از این چیزها و تا بیایی این را درستش بكنی، مسئله دیگری. بعد از این همه بساط، تازه یك ماهی بگذرد، بیایند بگویند: بچه‌تان رفته بانك را زده! ای داد! هنوز از این گرفتاری خلاص نشده ایم، فردا بیا آن قضیه اتفاق افتاده، حالا بیا این را درست كن، بیا برو پاسگاه و نمی‌دانم دادگاه و از این چیزها. یك مدتی بگذرد، پس فردا بیایند بگویند زده یك كسی را كشته! یعنی هر یك ماهی بیایند به شما، یك خبر از این خبرهای خوشحال كننده! بدهند، چطور این وجود شما دائما خورده می‌شود، و در زجر قرار می‌گیرید این حرفها را بنده از خودم نمی‌زنم، حالا گفتم دیگر امشب ... و مدام منتظر هستید بر این‌كه ماه بعد این آقا پسر و شازده پسر ما چه دسته‌گلی دوباره به آب می‌دهد كه ما را به اینطرف و آن‌طرف بكشاند.

 این پدر، امیرالمؤمنین، نسبت به تمام افراد، تا روز قیامت یك همچنین حالی پیدا كرد، بعد از رسیدن به مرتبه ولایت. حالا این كجایش برای أمیرالمؤمنین علیه السلام باعث خوشحالی است؟ نسبت به تمام افراد، یعنی نسبت به كفار، نسبت به ... چون نسبت به آن‌ها هم أب است. اگر ما بودیم، یك میلیاردش را می‌توانستیم تحمل كنیم؟ یك میلیاردش را؟ در همان آنِ اول ده‌تا سكته پشت سر هم و یاعلی خداحافظ شما! این چه بوده؟ این چه قدرتی بوده؟ چه صبری بوده؟ كه باید حضرت این صبر را در ازای این مرتبه باید داشته باشد؟

 باید داشته باشد؟ خب برویم روی این قضیه یك خرده فكر كنیم دیگر. یك خرده فكر كنیم ببینیم كه این چه می‌تواند باشد؟ از آن طرف هم خب مسائل خوشحال كننده‌اش هم هست برای آن‌هایی كه به آن مراتب بالا می‌رسند. ولی از این طرفش هم نگاه كنیم.

 این‌هایی كه درمی‌آیند می‌گویند: ا! هنر نكرده‌اند، این‌ها كه نمی‌شود اسوه باشند، همینطوری دارند دیگر. هنر نیست! هنر نیست؟ یك دانه‌اش را نمی‌توانی تحمل كنی! یك دانه‌اش را! نمی‌توانی تحمل كنی. یكبار بچه‌ات بیاید خلاف بكند، بچه كه هیچ، یكبار رفیقت ببینی خلاف كرده، فكرت را نمی‌گیرد؟ شب خوابت می‌برد؟ هان؟ همه‌اش در فكرش نیستی؟ خب ولش كن دیگر ...،

 اگر می‌خواهی برسی باید این كار را انجام بدهی، اگر می‌خواهی به اینجا برسی، باید این كار را انجام بدهی، ولی خدا، این است، حالا فهمیدید؟

 ولی خدا به مرتبه‌ای می‌رسد كه نفس او می‌شود نفس امام علیه السلام و این ولی خدا، فعلش می‌شود حجیت ذاتی. خب، اگر ما حالا بیاییم اعتراف كنیم و بگوییم كه امام یا معصومین، این‌ها از نقطه نظر مظهریت اسماء و صفات، در یك مرتبه جامعیتی هستند؛ ولی اولیاء خدا لازم نیست در آن مرتبه باشند چه؟ چون بعضی‌ها می‌گویند دیگر، از این اشكالات كشكی، همینطوری هر چی از دهنشان در می‌آید، می‌گویند كه امام، چون مظهریت تمام اسماء را دارد او می‌تواند امر و نهی بكند و اشكالی هم ندارد. امر به هلاكت هم بكند، اشكال ندارد. امر به إهلاك هم بكند اشكال ندارد، چرا؟ چون امام مستجمع همه اسماء و صفات الهی است و وقتی مستجمع باشد از همه منظرها و از همه اسماء احاطه كلی بر انسان دارد، و به واسطه این احاطه كلی، می‌تواند امر و نهی كند. ولی یك ولی خدا ممكن است در دو اسم از اسماء الهی، یا مثلا در سه اسم از اسماء الهی ظهور پیدا كرده باشد، پس بنابراین او نمی‌تواند.

 جواب این است كه: این حرفهای من درآری از كجاست؟ كی گفته كه ولی الهی در یك اسم از اسماء الهی ظهور دارد؟ حالا من از شما سؤال می‌كنم: آن اسمی از اسماء الهی كه ولی در آن ظهور دارد، آن اسم چیست؟

 می‌دانیم كه خدا دارای سه اسم ذاتی است، و بقیه اسماء، اسامی متولد از این سه اسم هستند. یكی اسم علیم، یكی اسم قدیر، و یكی هم اسم حی. بقیه اسماء الهی معلول این سه اسم هستند. احیاء و اماته و رزاق و قهّار و غضب و عطوفت و رأفت و رحمان و رحیم ...، تمام اینها اسامی‌ای هستند كه متولدند. متولد از این اسماء ثلاثه هستند و امام علیه السلام، مستجمع سه اسم حی، قدیر، و علیم است. و به واسطه استجماع این سه اسم، واجد همه اسامی دیگری است كه در تحت این سه اسم و زیر مجموعه این سه اسم قرار دارند پس بنابراین فعل او حجیت ذاتی پیدا می‌كند برای انسان. سؤال بنده این است كه یك ولی الهی از كدام اسم محروم است كه به واسطه این حرمان قادر بر القاء خطابات به افراد مخاطب نیست؟ كدام یك؟ از اسم علیم است؟

 شما هرچه می‌خواهید از یك ولی الهی بپرسید و ببینید می‌تواند جواب بدهد یا نه؟ هر چه می‌خواهید بپرسید دیگر، بپرس كه من دیشب چه فكری كردم؟ به شما می‌گوید، بنده خودم پرسیدم، مرحوم آقا هر فكری كه می‌كردیم می‌گفتند.

 آقا سال قبل چه اتفاقی افتاده؟

 این اتفاق افتاده.

 آقای حداد به حاج محمد علی خلف زاده چه گفتند؟ حاج محمد علی خلف زاده فرد عادی نبودند! ما، حالا بنده، نمی‌گویم" ما" تا اینكه سوءتفاهم نشود، چون بالاخره افرادی هستند كه اتصال دارند، خب آدم همینطور كه نمی‌تواند صحبت بكند. خیلی از افراد ناخن ایشان هم نمی‌شدند. ناخن این آقا هم نمی‌شدند. بنده هم خودم خیلی چیزها از ایشان دیدم، خود بنده در همان سال‌ها و در همان مسائل، خیلی از ما ناخنش هم نمی‌شویم، این آقا، می‌خواست بعضی از مطالب را از استادش مخفی كند، آقای حداد امام معصوم كه نبود، معصوم بود؟ نه، ولیی بود از اولیاء خدا، نه جزو چهارده معصوم بود، نه جزو انبیاء بود، نه جزو مرسلین بود، هیچی، یك ولیی بود از اولیاء الهی، عبد صالح خدا بود، آن آقا می‌خواست یك مرتبه‌ای از مراتبش را از استادش مخفی كند، آقای حداد گذاشت جلویش: بفرما! داری از من مخفی می‌كنی؟ گفت اگر تو در آسمان چهارم بروی، من بر می‌دارم می‌آورم می‌گذارم دستت. چه را می‌خواهی از من مخفی كنی؟ این هم علامتش، خب بفرمایید! چه را می‌خواهی مخفی كنی؟ چه را می‌خواهی مخفی كنی؟!

 بنده نشسته‌ام با آقای حداد دارم صحبت می‌كنم، یك مرتبه یك قضیه‌ای می‌آید در ذهنم، یك مسئله‌ای، كه آن مسئله ارتباط دارد با این مطلب، قبل از این كه بخواهم سؤال بكنم، ایشان می‌گویند كه: راجع به فلان مسئله شما این كار را بكن. خب این ولی الهی اطلاع ندارد؟ از كدام اسم از اسماء الهی این ولی خدا محروم است؟ به من بگویید دیگر! از اسم علیم؟ اعلم بما كان و بما یكون إلی یوم القیامه است، همین ولی الهی. علامتش را هم نشان داده، خب حالا بعضی اوقات بیان نمی‌كند، وقتی بیان نمی‌كند كه دلیل بر عدم نیست.

 همین ولی الهی، نسبت به مطالب و قضایایی كه الآن دارد اتفاق می‌افتد، به خودِ بنده گفته! كه بنده خیلی از مطالب را نگفته‌ام، بعضی‌ها را گفته‌ام، بعضی‌هایش مانده تا وقت خودش. بنده خب نمی‌توانم بگویم، مگر هرچیزی را آدم می‌تواند بگوید؟ یك به یك تمام مطالبی را كه گفته همه اتفاق افتاده، حالا این چهارده معصوم است؟ چهارده معصوم نیست! كسی كه نسبت به پنجاه سال بعد، كه چه خواهد شد می‌گوید و مو به مو، طابق النعل بالنعل، این مسئله اتفاق می‌افتد، این از كدام اسم از اسماء در تحت اسم علیم محروم است؟ هیچی!

 كدام؟ شما بگویید! شما یك درخواست، یك تقاضا را از یك ولی الهی داشته باشید كه او نتواند انجام بدهد، بگویید دیگر، بگویید كه من فلان درخواست را می‌خواهم، و نتواند او انجام بدهد، قدرت نداشته باشد، ما كه می‌گوییم این اولیاء الهی مثل امام نیستند! و این‌ها مظهریت بعضی از اسماء را دارند! من سؤال می‌كنم: این‌ها از كدام یك از اسماء محرومند؟ بالاخره یك اسم حی است، اسم علیم است و اسم قدیر.

 این اسم علیم كه هر چه را كه به نظر و به ذهن ما برسد و نرسد این ولی الهی خبر دارد، این یك. حالا می‌آییم سراغ قدیر، ولی الهی، بر چه مسئله‌ای قادر نیست؟ بگویید! ولی الهی اماته نمی‌تواند بكند؟ بفرمایید! این همه اماته كرده، ولی الهی إحیاء نمی‌تواند بكند؟ إحیاء هم می‌كند، دیده‌ایم دیگر، هست، این كه یك چیز طبیعی است، ولی الهی نمی‌تواند در كائنات تصرف بكند؟ این را هم كه می‌تواند بكند، پس دیگر چه؟ خب چه می‌ماند؟ چه قضیه‌ای می‌ماند كه ولی الهی در آن ضعف دارد؟ چه مسئله‌ای می‌ماند كه ولی الهی در آن نقصان دارد؟ آن ولی الهی ها! نه چغندر فروش! ولی الهی مثل آن‌هایی كه عرض كردم و مثال زدم، چه قضیه‌ای می‌ماند؟ كه ولی الهی ناتوان است!، ولی الهی ناقص است!، ولی الهی نمی‌تواند به آن خواست و به آن ایده انسان جامه عمل بپوشاند؟!

 آصف برخیا نه پیغمبر بود، و نه رسول، از چهارده معصوم هم نبود، ولی چه كرد؟ به اراده و به قدرت ربطیه خود تخت بالقیس را آورد، دیگر اینكه خورشید را نگه داشت تا حضرت سلیمان نماز عصر را بخواند، چون نماز عصرش می‌خواست قضا بشود. این كار را كه انجام داد؟ حضرت سلیمان؟ نه! این را آصف انجام داد، آصف كه پیغمبر نبود، آصف كه رسول نبود، وزیر حضرت سلیمان بود. پس ولی الهی نمی‌تواند ردّ الشمس كند؟ بفرمایید! ولی الهی نمی‌تواند در كائنات تصرف كند؟ این هم مربوط به اسم قدیر.

 پس بنابراین، این چرت و پرت‌هایی كه مردم می‌گویند، بعضی‌ها می‌گویند كه ولی الهی مظهر یك اسم از اسماء الهیه است نه همه اسماء الهی، این حرفها همه كشك است! من می‌گویم در كدام اسم ولی الهی ضعف دارد؟ شما بگویید، اسماء خدا هستند دیگر، یا اسم حی است، یا اسم علیم است، و یا اسم قدیر، بقیه اسماء متولد از این سه هستند، خدا دارای اسامی رحمان است، رحیم است، رئوف است، قهّار است، محیی است، ممیت است، خالق است، رزاق است، این‌ها اسامی خدا هستند. ولی خدا نمی‌تواند خلق كند؟ و إذ تخلق من الطین كهیئة الطیر، ولی خدا نمی‌تواند انجام بدهد؟ این را هم می‌تواند انجام بدهد. ولی خدا إماته نمی‌تواند بكند؟ یحیی و یمیت. خدا محیی است، خدا ممیت است، ولی الهی هم، هم محیی است هم ممیت است. هست، زیاد هم دیده شده. خیلی از این مسائل دیده شده كه می‌تواند این‌ها را انجام بدهد.

 بله، یك مطلب هست و آن این است كه: ظرفیت وجودی معصومین، همانطوری كه در جلسات قبل عرض كردم، آن ظرفیت، با ظرفیت اولیاء الهی تفاوت می‌كند. این یك مطلب طبیعی و بدیهی است بالاخره آن‌ها امام هستند و ولی الهی هم می‌شود مأموم. ولی نفس آن حقیقت وجودیه یكی است.

 الآن این تنگ آب است و من از این تُنگ آب می‌ریزم توی این لیوان، این تُنگ چقدر آب دارد؟ فرض كنید كه سه لیتر، این لیوان چقدر آب دارد؟ فرض كنید ربع یك لیتر، هر دو اینها آب است، نه این كه در این یكی آب باشد و در این یكی چغندر! این چغندر نیست، این هم آب است، این ماء است، سو (آب به زبان تركی) است. این یكی ماء است و آب است و آن یكی هم ماء و آب است، این سنگ نیست، حصاد نیست،

 منتها این ظرفیتش اینقدر است، این یكی ظرفیتش آنقدر است، خب اینكه اشكال ندارد. حالا شما برای این‌كه از یك ولی الهی تبعیت كنید، حتما باید از تنگ آب باشد؟ خب این را هم بخورید این هم آب است. این كه هر دو یكی شد. چه شما بیایید از این آب بخورید، چه این‌كه بیایید از این یكی آب بخورید. از این لیوان بخورید كه راحت‌ترید! هان! جای شما خالی! من به جای شما می‌خورم! این كه هر دو یكی است، تفاوتی نكرد، این آن مطلبی است كه اولیاء و بزرگان می‌خواستند به ما بگویند، وقتی كه می‌گفتند حرف ما عین حرف امام است، منظورشان این بود.

 یك وقتی با مرحوم آقا، از مشهد آمده بودیم قم، این قضیه را بگویم و دیگر انشاءاللَه بقیه مطالب برای مجلس آینده. آمده بودیم قم، من در ذهنم یك قضیه‌ای بود، ایشان یك كاری كرده بودند و خلاصه یك حالت دلخوری برای من پیدا شده بود كه خب این مطلب به غیر از این هم می‌توانست انجام بشود، خب چرا به این كیفیت انجام شد؟ و این در دلم بود و من هم نمی‌گفتم، از این قضیه هم دو سه ماهی گذشت تا این‌كه در یكی از سفرها به مناسبتی، ما مشرّف شدیم قم، در آن موقع ما در مشهد بودیم به اصطلاح سكنی ما و اقامت ما آن زمان در مشهد بود. (قبل از این‌كه بنده آن سه سال آخر دیگر بیایم به قم) وقتی كه آمدیم، یك شب نشسته بودیم، زمستان هم بود، یك شب نشسته بودیم، صحبت از این‌طرف و آن‌طرف بود، یك سكوتی و وقفه‌ای ایجاد شد، یك مرتبه ایشان این را فرمودند: (البته من در همان وقتی كه این مطالب را ایشان می‌گفتند، این خطور یك مرتبه در من پیدا شد كه خب این قضیه هم در اینجا به همین كیفیت است! پس این اشكال هم در اینجا باید بیاید! تا این خطور در من ایجاد شد، مرحوم آقا فرمودند) آن‌چه را كه یك ولی الهی انجام می‌دهد، عین فعل امام است، و همان نظره‌ای را كه انسان به فعل امام و كلام امام می‌كند، باید به همان نظره به كلام اولیاء خدا نگاه كند، گرچه متوجه نباشد. هان! ببینید! خب، اطلاع دارد یا ندارد؟ اگر اطلاع نداشت كه نمی‌گفت: گرچه متوجه نباشد. یعنی گرچه تو الآن نسبت به این قضیه اعتراض داری، اگر بفرض همین مسئله از ناحیه امام علیه السلام اتفاق می‌افتاد چه كار می‌كردی؟ اعتراضت را محو می‌كردی دیگر، می‌گفتی امام است! باید وقتی با اولیاء خدا هستی، همینطور باشی. پس معلوم می‌شود كه اطلاع دارد، معلوم می‌شود دیگر، نشان داد! در این كه شكی نداریم، نشان داد كه من مطلعم، من مطلعم، راه حلش را هم نشان داد، كه در عین این‌كه الآن این مسئله هست و تو نسبت به این مسئله اعتراض داری، این اعتراض را باید به ضعف خودت برگردانی، نه اینكه اعتراض را دلیلِ بر ضعف اولیاء خدا به حساب بیاوری، اولیاء خدا ضعف ندارند، تو ضعف داری كه این را خلاف داری برداشت می‌كنی، بعدا برایت روشن می‌شود كه این مسئله مثلا به این كیفیت بوده.

 خب، حالا چه باید كرد؟ حالا من در یك همچنین وضعیتی باید اطاعت بكنم یا نكنم؟ اگر قرار باشد بر این‌كه من بخواهم بگویم، چون من از صحت و سقم فعل ولی خدا مطلع نیستم، پس بنابراین نباید انجام بدهم! اگر این‌طور باشد، پس بین ولی خدا و بین سایر افراد چه فرقی است؟ خب همه می‌شوند یكی دیگر، خب افراد عادی مثل خیار فروش در خیابان آن هم همینطور! یا كلامش منطبق بر شرع است و آدم گوش می‌دهد، یا

 منطبق بر شرع نیست و گوش نمی‌دهد، پس با ولی خدا چه فرقی كرد؟ این كه هر دویش یكی شد. شما هم همینطور هستید، حرفی كه شما می‌زنید، یا منطبق بر شرع است، رفیقتان عمل می‌كند یا منطبق بر شرع نیست، خب گوش نمی‌كند، پس بین یك رفیق و یك ولی خدا چه فرقی كرد؟ فرقی نمی‌كند!

 درست شد؟ این‌ها همه ناشی از نفهمی و جهالت است و این كه انسان از مبانی اطلاع ندارد.

 البته همانطوری كه عرض كردم، فعل امام را هم ما باید به كتاب عرضه بداریم، منتها همانطوری كه گفتم، به كدام آیه؟ اگر آیه‌ وَ لا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ است، ممكن است برای انسان شبهه پیدا بشود. ولی در جلسه بعد عرض می‌كنیم كه اصلا این آیه دلالتی بر این مطلب ندارد و همانطوری كه فعل ولی الهی باید به كتاب عرضه بشود، فعل امام هم باید به كتاب عرضه بشود؛ منتها كدام آیه؟ و چه برداشتی از كتاب و سنت نسبت به فعل امام برای انسان پیدا می‌شود كه انسان با آن بینش دیگر مطالب برای او هضم می‌شود؟ پس وقتی امام صادق علیه السلام به آن شخص خراسانی می‌فرمایند: وارد در تنور بشو، او نمی‌تواند بگوید كه و لا تلقوا بأیدیكم إلی التهلكة، در آیه قرآن داریم! چرا؟ چون كلامی كه از امام صادق علیه السلام صادر بشود، دیگر امر به هلاكت نیست! آن كلام، امر به إحیاء است! نه امر به إماته، ما اماته می‌پنداریم.

 اگر آن فرد خراسانی می‌رفت داخل در تنور، إحیاء می‌شد، زنده می‌شد، الآن مرده است، گرچه یمشی بین الأحیاء، الآن این شخص میت است؛ گرچه دارد نفس می‌كشد، الآن این شخص بی‌روح است، گرچه دارد با این چشمش می‌بیند، إنّها لا تعمی الأبصار، بل تعمی القلوب التی فی الصدور. آن عماء واقعی، آن كوری واقعی، آن موت واقعی، آن بدون روح واقعی، الآن برای این است، امام صادق علیه السلام می‌خواهد او را احیاء كند، منتها آن احیاء با ظرف حلوا و با برنج زعفرانی نمی‌شود، آن احیاء با رفتن در تنور می‌شود.

 سیدالشهداء علیه السلام می‌خواهد اصحاب را احیاء كند، منتها آن احیاء، با باغ‌های سبز كوفه و درختان میوه برآورده كوفه نمی‌شود! با رفتنِ دم تیغِ سنان و خولی آن إحیاء حاصل می‌شود، كه افراد می‌گذارند آن شب فرار می‌كنند و می‌روند، سیدالشهداء علیه السلام دعوت به هلاكت نكرد، دعوت به إحیاء كرد، دعوت به زندگی كرد، دعوت به حیات ابدی و حیات مؤبّد كرد، ولی ما قبول نمی‌كنیم، ما می‌گوییم نه! می‌خواهیم مرده باشیم! می‌گوییم ما می‌خواهیم همینطوری باشیم. می‌گویند: می‌خواهی همینطوری باشی، باش. كاری به شما نداریم. می‌خواهی باشی، باش.

 چند نفر می‌مانند؟ سی نفر! سی نفر می‌گویند ما می‌خواهیم زنده بشویم، عابس می‌گوید من می‌خواهم زنده بشوم، زهیر می‌گوید من می‌خواهم زنده بشوم. حبیب می‌گوید من می‌خواهم زنده بشوم. مسلم بن عوسجه می‌گوید می‌خواهم زنده بشوم. حر می‌گوید من می‌خواهم ... حر! در همان روز آخر، همان ساعت آخر، می‌گوید من می‌خواهم زنده بشوم. این‌ها گفتند ما می‌خواهیم زنده بشویم. بقیه گفتند ما می‌خواهیم همینطور مرده بمانیم، ما می‌خواهیم همینطور بدون روح بمانیم. حضرت می‌گوید می‌خواهی بمانی بفرما!

 چراغ هم خاموش، فاتخذوه جملا! إنّ اللیل قد غشیكم فاتخذوه و جملا، بلند شوید بروید، شما مُردگان، از خیمه زندگان بروید بیرون.

 پس آیه كه می‌گوید و لاتلقوا بأیدیكم إلی التهلكه این ارتباطی به امام حسین علیه السلام ندارد، ارتباطی به امام صادق ندارد، این مربوط به همین هلاكت‌های ظاهری است. وقتی تو می‌آیی در خیمه امام حسین، دیگر در آن‌جا هلاكت نیست، آن‌جا احیاء است. وقتی تو می‌آیی در منزل امام صادق علیه السلام، دیگر در آن جا هلاكت نیست، آن‌جا احیاء است. وقتی تو در دامن خضر قرار می‌گیری، آن‌جا هلاكت نیست، إحیاء است. پس خضر، آن غلام را إحیاء كرد، توجه كردید؟ نه این‌كه آن غلام را هلاك كرد!

 حضرت ابراهیم، اسماعیل را احیاء كرد و خودش را هم احیاء كرد. و إذ ابتلی ابراهیم ربّه بكلمات فأتمّهنّ قال إنّی جاعلك للناس إماماً؛ الآن احیاء شدی! تا حالا هنوز كار داشت، فأتمّهنّ، امتحانات را تمام كرد، وقتی امتحانات را تمام كرد، آخرین امتحان چه بود؟ قطع تعلق از بقایای وجود، چون وجود فرزند، وجود باقی است. وقتی كه انسان از فرزند می‌گذرد، یعنی از وجود خودش دارد می‌گذرد، قضیه حضرت اسماعیل آخرین امتحان بود. فأتمّهن قال فإنّی جاعلك للناس إماما. پس حضرت ابراهیم در اینجا نه از طرف خدا امر به هلاكت شد، نه خودش امری كه به اسماعیل كرد، امر به هلاكت بود. امری كه از طرف خدا بود امر به حیات بود و إحیاء، و هم امر خودش به اسماعیل امر حیات و إحیاء بود. ببینید! ورق برگشت! تمام دستورات ائمه همه همینطور است. همه این‌ها احیاء است، پس با كدام آیه قرآن منافات دارد؟ حالا آیات دیگر هم در این زمینه هست كه نسبت به انطباق فعل امام بر كتاب كه ما هم فعل امام را بر كتاب منطبق می‌كنیم، منتها با یك منظر دیگر، و با یك دید دیگر؛

 پس بنده كی گفتم كه فعل ولی را نباید بر قرآن منطبق كنیم؟ آنچه كه بنده گفتم، این است كه از دیدگاه علم ظاهر، و از دیدگاه فهم ظاهر، اگر شما بخواهید بگویید كه فعل امام علیه السلام را بر قرآن نباید منطبق كرد، باید فعل ولی را منطبق كرد، بنده می‌گویم فعل امام علیه السلام را هم باید منطبق كرد؛ چون كه با فهم قرآن منافات پیدا می‌كند.

 اگر شما بخواهید بگویید كه در كلام امام صادق علیه السلام امر به هلاكت نیست، در كلام ولی خدا هم امر به هلاكت نیست، این هم علامتش، این هم نشانه‌اش. اگر شما بخواهید بگویید كه امام مستجمع همه اسماء و صفات كمالیه حق است، به همین دلیل فعل او حجیت دارد، بنده هم می‌گویم ولی خدا مستجمع همه صفات كمالیه حق است، منتها در یك مرتبه پایین‌تر، و در مرتبه پایین‌تر، چه مخالفتی دارد به مخالفت با صلاح و مخالفت با تكلیف؟ انشاءاللَه بقیه مطالب، برای مجلس آینده.

 اللَهمَّ صلِّ عَلی محمَّد و آلِ مُحمَّد

 [[1]](#footnote-1)

1. حسينى طهرانى، سيد محمد محسن، متن جلسات شرح حديث عنوان بصرى، ١جلد، مكتب وحى - تهران - ايران، چاپ: ١. [↑](#footnote-ref-1)